اطلاعات
دوشنبه ۴ تیر ۱۴۰۳ ۱۷ ذی الحجه ۱۴۴۵
* ۲۴ ژوئن ۲۰۲۴ * سال نودوهشتم * شماره ۲۸۶۹۹
ettelaatonline ettelaat.com

عید غدیر، عید ولایت

عید سعید غدیر مشهورتر از آن است که نیازی به معرفی اش باشد. امام موسی صدر در این نوشتار ضمن توضیح مختصر این واقعه، به بیان ضرورت اجتماعی و تربیتی این کار می پردازد و در ضمن از شخصیت والای امیرالمؤمنین (ع) و نزدیکی ظاهری و باطنی او به پیامبر (ص) و نیاز امت به راهنمایی امین برای تربیت و هدایت به سمت هدف اصلی دین می گوید.

امام موسی صدر
ترجمه احمد ناظم

مقاله
دینی ـ تاریخی

واقعهٔ غدیر هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حجة‌الوداع در سال دهم هجری رخ داد؛ در مکانی به نام جُحفه، کنار برکه‌ای به نام خُم. جحفه مکانی است که در آنجا راه حجاج از یکدیگر جدا می شود و هر گروه به سوی موطن خود می رود. همهٔ حجاج در این منطقه جمع شده بودند. این واقعه در روز پنج‌شنبه، هجدهم ماه ذی‌الحجه رخ داد و بنا بر نقل برخی از تاریخ نویسان بزرگ، بیش از صدهزار مسلمان در این روز همراه پیامبر (ص) بودند. در آن روز، پیامبر فرمود: «ای مردم، نزدیک است که فراخوانده شوم و من نیز استجابت کنم. من مسئولم و شما نیز مسئولید. چه می گویید؟» گفتند: «گواهی می دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی، خیرخواه بودی و مجاهده کردی. خداوند به تو پاداش نیک دهد.»

فرمود: «آیا گواهی می دهید که معبودی جز الله نیست و محمد بنده و فرستادهٔ اوست و بهشت او حق است، جهنم او حق است، مرگ حق است و روز رستاخیز به پا خواهد شد و تردیدی در آن نیست و خداوند کسانی را که در قبرها هستند، برخواهد انگیخت؟» گفتند: «آری، ای رسول خدا.» فرمود: «خدایا، گواه باش.» سپس فرمود: «پس بنگرید که چگونه بعد از من با ثقلین (دو چیز گرانبها) مواجه می شوید.» شخصی نداداد: «ثقلین چیست؟» فرمود: «ثقلِ بزرگ‌تر کتاب خداست که یک طرفش به خداوند متصل است و طرف دیگر در دستان شماست. پس به آن چنگ بزنید تا گمراه نشوید. ثقلِ کوچکتر عترت و خاندان من است. و خداوند به من خبر داده که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ بنابراین از آنها پیشی مگیرید که هلاک می شوید و از آنها واپس نمانید که هلاک می شوید.»

آنگاه دست علی را بالا برد و فرمود: «ای مردم، چه کسی به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند.» فرمود: «خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و من به آنان از خودشان سزاوارترم. پس هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.» و این جمله را سه بار تکرار کرد و در نقل امام احمد بن حنبل در کتاب «المُسنَد» آمده است که پیامبر چهار بار این جمله را تکرار کرد. سپس فرمود: «خدایا، هر که را با او دوستی کند، مشمول رحمت خود بدار و هر که را با او دشمنی ورزد، دشمن بدار؛ و هر که را به او محبت کند، مشمول رحمت خود کن و هر که به او کینه ورزد، مورد غضب خود قرارش ده؛ و هر که را بدو یاری رساند، یاری رسان و هر که او را خوار دارد، خوارش ساز؛ و حق را با او هر کجا باشد، بگردان. کسانی که حاضرند، این خبر را به آنان که غایب اند، برسانند.»

پیش از آنکه مردم پراکنده شوند، این آیه نازل شد: «**اليومَ أَكمَلتُ لَكُم دِينَكُم و أَتمَمتُ عَلَيكُم نِعمَتِي و رَضِيتُ لَكُمُ الاسلامَ دِينا**: امروز دینتان را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم» (مائده، ۳). پیامبر (ص) فرمود: «الله اکبر! خدا را بزرگ می داریم، به سبب کامل کردن دین و تمام گرداندن نعمتش و خشنودی‌اش از ما.»

سند حدیث

من این واقعه را از «مسند امام احمد بن حنبل» نقل کردم. در مورد سند حدیث نیز به طور کوتاه توضیحاتی می دهم: واقعهٔ غدیر را ۲۴ نفر از مورخان بزرگ نقل کرده‌اند، از جمله: ابن قتیبه دینوری، طبری، بلاذری، ابن عساکر، ابن اثیر، ابن خلدون، ابن خلکان، عسقلانی و سیوطی. از محدثان نیز ۲۷ نفر این حدیث را نقل کرده‌اند، از جمله: امام شافعی، امام احمد حنبل، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، حاکم نیشابوری، عسقلانی و صاحب کنز العُمّال. از متفکران بزرگ نیز یازده نفر به این واقعه پرداخته‌اند، همچون: طبری، ثعالبی، قرطبی، نیشابوری، فخر رازی، آلوسی و سیوطی. از متکلمان یازده نفر به این ماجرا اشاره کرده‌اند، از جمله: باقلانی، جرجانی، بیضاوی، تفتازانی و کوشی. در بین بزرگان اهل لغت نیز، ابن درید در الجوهرة، ابن اثیر در النهایة، حموی در معجم البلدان و... این واقعه را ذکر کرده‌اند.

اما راویان این حدیث عبارتند از: ۱۰۶ نفر از اصحاب، از جمله خلیفه اول و دوم، همچنین عایشه و فاطمه زهرا و ابوهریره؛ ۸۴ تن از تابعان؛ ۵۶ نفر از علمای قرن دوم؛ ۹۲ نفر از علمای قرن سوم؛ ۴۳ نفر از علمای قرن چهارم؛ ۲۳ نفر از علمای قرن پنجم؛ ۲۰ نفر از علمای قرن ششم؛ ۲۰ نفر از علمای قرن هفتم؛ ۱۸ نفر از علمای قرن هشتم؛ ۱۵ نفر از علمای قرن نهم؛ ۱۴ نفر از علمای قرن دهم؛ ۱۱ نفر از علمای قرن یازدهم؛ ۱۲ نفر از علمای قرن دوازدهم؛ ۱۱ نفر از علمای قرن سیزدهم و ۸ نفر از علمای قرن چهاردهم که این حدیث را با جزئیاتش نقل کرده‌اند و از این رو، جایی برای خدشه در صحت سند وجود ندارد.

کسانی که دربارهٔ این حدیث کتاب تألیف کرده‌اند، ۲۸ نفرند، از جمله: طبری، انباری، شیبانی، دارقطنی و کراجکی؛ و حامد حسین هندی و سید عبدالحسین شرف‌الدین و علامه امینی در عصر حاضر. برخی نیز از جمله فخر رازی گفته‌اند این حدیث متواتر است. این خلاصه‌ای بود از سند حدیث غدیر و راویان آن، که برای یادآوری برای حاضران برشمردم.

معنای ولایت

برای توضیح معنای ولایت که پیامبر (ص) در این روز بر آن تأکید کرد، باید مقدمه‌ای بیان کنم. مسئلهٔ دین با مسئلهٔ آموزش متفاوت است. «تبلیغ دین» از جنس «آموزش» نیست تا پیامبر بخواهد دین را به قوم خود آموزش دهد، بلکه دین به معنای تربیت مردم است. دین یعنی تغییر مفاهیم نزد مردم، تغییر ایمانشان، تغییر ذهنیت آنان، تغییر عادت‌ها و آداب و رسومشان و به عبارتی کوتاه، دین یعنی تلاش برای از نوساختن انسان.

انسان عصر جاهلیت از نظر ایمان و افکار و عقاید و عادات و اعمال، با انسانی که پیامبر می خواست بسازد، تفاوت داشت. پیامبر (ص) برای آنکه بتواند این انسان را دگرگون کند و از نو بسازد، کوشید تا او را تربیت کند. در زندگی هیچ پیامبری نمی بینیم که روزی به مسجد بیاید و کتاب خود را برای مردم بخواند و بگوید: این واجب است، این حرام است، این مستحب است، این جایز است، این جایز نیست، بلکه می کوشد تا مردم را تربیت کند. برای نمونه اسلام شراب را حرام می داند، ولی آن را یکباره حرام اعلام نکرد. می توانست حرمتش را در یک لحظه اعلام کند، ولی از آنجا که شراب خواری برای مردم عادت شده بود، جلوگیری از آن، کسانی را که به آن معتاد بودند، دچار مشکل می کرد. برای آنکه مردم بتوانند این عادت را ترک کنند، باید راهنمایی و تربیت می شدند. از این رو، اسلام خمر را در مکه حرام نکرد. پس از هجرت پیامبر به مدینه نیز تا دو سال حرمت خمر اعلام نشد. اسلام آن را مباح نشمرد، ولی حکم حرمتش نیز اعلام نشد، تا اینکه حادثه‌ای رخ داد.

خلاصهٔ آن حادثه این است که برخی از بزرگان صحابه در خانهٔ عتبان بن مالک بودند و شراب خوردند و مست شدند. در آن حال درگیری شدیدی میانشان به وجود آمد. از آنجا که این درگیری میان رؤسای قبایل بود، افراد هر قبیله به سرعت برای حمایت از رئیس خود صف کشیدند و بدین ترتیب، زمینه برای فتنه فراهم شد. مردم از این واقعه که نزدیک بود درگیری های قبیله‌ای را زنده کند، بسیار ناراحت شدند. همه می دانستند که منشأ این درگیری مستی و میگساری بود. از این رو دلها آمادهٔ قبول حکم شراب شد و نخستین آیه نازل گشت: «**إِنَّمَا يرِيدُ الشَّيطَانُ أَن يوقِعَ بَينَكُمُ العَدَاوةَ والبَغضَاءَ فِي الخَمرِ و...**: شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما کینه و دشمنی افکند و از یاد خدا و نماز بازتان دارد» (مائده، ۹۱). این آیه تنها بیانگر سرزنش خداوند بود و مردم تا مدتی دربارهٔ حکم خمر می پرسیدند. در مرحلهٔ دوم، این آیه نازل شد: «**يسأَلونَكَ عَنِ الخَمرِ والمَيسِرِ...**: از تو درباره شراب و قمار می پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است و گناهشان از سودشان بیشتر است» (بقره، ۲۱۹).

سپس حادثهٔ دیگری رخ داد: یکی از اصحاب در حال مستی امام جماعت شد و سورهٔ کافرون را در نماز به جای «**لا أَعبُدُ مَا تَعبُدون...**: نمی پرستم آنچه شما می پرستید»، چنین خواند: «أَعبُدُ مَا تَعبُدونَ. وأَنتُم عَابِدونَ مَا أَعبُدُ» یعنی من چیزی را که شما می پرستید، می پرستم و شما نیز چیزی را که من می پرستم، می پرستید! در پی این واقعه ناراحتی شدیدی پیش آمد و سومین آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آنگاه که مست هستید، گرد نماز مگردید تا بدانید چه می گویید» (نساء، ۴۳). این آیه مردم را از نوشیدن شراب پیش از نماز نهی می کند؛ یعنی پنج بار در روز. تا اینکه در سال ششم هجری، آیهٔ تحریم نازل شد: «شراب و قمار... کار شیطان است، از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید» (مائده، ۹۰). هر حکمی در اسلام به تدریج بیان شد تا مردم را قانع و دلها را تربیت کند.

تربیت دینی

پیامبر (ص) می کوشید تا مردم را تربیت کند و شخصیت آنان را بسازد و باورها و فرهنگ و اخلاق و کارهایشان را اصلاح کند. برای رسیدن به این هدف، باید جامعه‌ای سالم و صالح به وجود آورد، زیرا انسان از جامعهٔ خود تأثیر می گیرد. پیامبر برای خلق چنین جامعه‌ای حکومت را به دست گرفت و قرآن نیز این سلطه و فرمانروایی را به او عطا کرد: «**النَّبِي أَولَى بِالمُؤمِنِينَ مِن أَنفُسِهِم**: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاتر است» (احزاب، ۶). این سلطه غیر از سلطهٔ رسالت است، چون سلطهٔ رسالت در جهت تبلیغ احکام است. سلطهٔ دوم «ولایت» است، یعنی سلطه در تربیت و سازماندهی و تأدیب مردم و تشکیل جامعه، به گونه‌ای که ارادهٔ حاکم بر ارادهٔ مردم غلبه داشته باشد. این ولایت و سلطهٔ پیامبر، نه سال و نیم طول کشید و شکی نیست که این مدت برای تربیت کامل مردم کافی نیست؛ زیرا انسان موجود پیچیده‌ای است و باورها، عادات، رفتارها، اعمال، اخلاق، روحیات و گرایش های گوناگونی دارد و اصلاحش نیازمند زمان درازی است.

اینجاست که معنای اقدام پیامبر در انتقال این ولایت به علی (ع) روشن می شود. او از مردم پرسید: «آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «**مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِي مَولاه**: هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست»؛ یعنی او رهبر است و باید از او اطاعت کنید. او کسی است که به ساختن انسان‌ها و جامعه می پردازد. این همان مسئولیت مهم و بزرگی است که در روز غدیر به امام علی واگذار شد.

چرا علی (ع)؟

چرا این مقام و سلطه به علی واگذار شد نه به غیر او؟ برای پاسخ به این سؤال باید دربارهٔ شخصیت امام علی (ع) بحث کنیم. سالی در مکه قحطی رخ داد و زندگی بسیار دشوار شد. ابوطالب که پیرمردی بزرگوار بود، از نظر مالی تنگدست شد. از این رو خویشان و برادرانش آمدند و هر کدام سرپرستی یکی از پسران او را به عهده گرفتند؛ مثلاً عباس، پسر بزرگ‌تر او طالب را با خود برد و پیامبر (ص)، پسر کوچکتر او علی را. در آن هنگام علی شش سال داشت. علی در شش سالگی وارد خانهٔ محمد شد و این امر، دو سال پیش از بعثت بود. می دانیم که این سن سرآغاز تربیت اساسی کودک است. علی در این سن وارد خانهٔ پیامبر شد. بی گمان پیامبر، پیش از بعثت نیز مردی عادی نبود. این گونه نبود که تا شب بعثت مانند دیگر انسان‌ها بود و یکباره پیامبر شد. او پیش از رسیدن به نبوت نیز، روزهایی را به تفکر و عبادت و ریاضت می پرداخت و حتی به غار حرامی رفت و عبادت می کرد و می کوشید نفس خود را صفا دهد. بی گمان این نوع عبادت‌ها بر فضای خانه اثر می گذاشت و علی در این خانه زندگی می کرد.

حضرت محمد (ص) به پیامبری مبعوث شد و علی اسلام آورد و شب و روز، در خانه و سفر و حضر، در سختی و گشایش، با پیامبر زیست و تعالیم فراوانی از ایشان آموخت و مقامش به آنجا رسید که پیامبر فرمود: «**أَنا مَدينةُ العِلمِ وعَلِيٌّ بابُها**: من شهر علمم و علی دروازهٔ آن است.» بی تردید این شاگرد امین می کوشید همواره در رکاب پیامبر باشد. همواره پای خود را جای پای پیامبر می گذاشت و می کوشید که مثل او زندگی کند. اگر به زندگی علی بنگریم، مشابهت‌های فراوانی با زندگی پیامبر می یابیم. پیامبر فرمود: «**عَلِيٌّ مِنِّي وأَنا مِن علي**: علی از من است و من از علی ام»، «**أَنا وعَلي مِن شَجَرةٍ واحِدَه**: من و علی از یک درختیم».

همانندی در مکارم اخلاق

تشابه این دو را در اخلاق و کردار به روشنی می توان دریافت؛ مثلاً در زمینهٔ عدالت پیامبر (ص) در آخرین روز عمر خود به منبر رفت و گفت: «هر کس من به پشتش تازیانه‌ای زده‌ام، این پشت من [بیاید و قصاص کند]. هر کس از او مالی گرفته‌ام، بیاید و بگیرد...» مردی برخاست و گفت: «روز اُحد که چوبی در دست داشتی و مردم را برای جنگ به صف می کردی، ضربه‌ای به من زدی.» فرمود: «نزدیک بیا» آمد و گفت: «در آن هنگام تنم عریان بود.» پیامبر پیراهنش را بالا زد، آن مرد اورا بوسید و گفت: «دوست داشتم برای همه ثابت کنم که شما به آنچه می گویید، عمل می کنید و از روی خودنمایی نیست!» این عدالت را که در زندگی پیامبر می بینیم، در سخنان علی نیز می شنویم که فرمود: «به خدا اگر شب را بر روی خارشتر بیدار مانم و در طوقهای آهنین، از این سو به آن سو یم کشند، بر من خوشتر است تا در روز رستاخیز بر خدا و رسول درآیم و بر یکی از بندگان ستمکار باشم یا از او اندک چیزی گرفته باشم.»

خیلی ها از شجاعت علی می دانند و این سخن او را شنیده‌اند که: «باکی ندارم از آنکه به کام مرگ درافتم یا مرگ مرا در کام خود کشد»؛ ولی باید این سخن امام را شنید که: «هرگاه سختی ها به اوج می رسید و جنگ بالا می گرفت، به رسول خدا پناه می بردیم.» دربارهٔ سخاوت او تنها به آنچه در سورهٔ انسان آمده، اشاره می کنم: «**ويُطعِمونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسكِيناً و يَتِيماً و أَسِيرا**: طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می خورانند» (انسان، ۸). کسی به معاویه گفت: «از نزد بخیل ترین مردم می آیم.» معاویه گفت: «وای بر تو! آیا ابوالحسن بخیل ترین مردم است؟ اگر او دو خانه داشته باشد یکی پر از طلا و دیگری پر از کاه، طلاها را پیش از کاهها می بخشد!»

به همین ترتیب می بینیم که اخلاق علی شباهت بسیاری به اخلاق پیامبر (ص) داشت. او با پیامبر زندگی می کرد و پیامبر تربیتش می کرد و سرانجام شاگردی همانند استاد شد و تجسم کامل دین شد تا آنجا که قرآن کریم او را «نفس پیامبر» خواند: «**وأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُم**» (آل عمران، ۶۱). از این رو بود که پیامبر علی را مکلف کرد تا سرپرست و مربی مردم باشد.

شیوهٔ حکمرانی

در اینجا برخی از سخنان او را که بیانگر شیوهٔ حکمرانی و روش او در تربیت مردم است، ذکر می کنم. مورخان دربارهٔ اش گفته‌اند: «هیچ‌گاه مردم را از کاری نهی نکرد، مگر آنکه خودش پیش از آنان از آن کار دوری کرده بود و هیچ‌گاه از آنان نمی خواست کاری کنند، مگر آنکه خود پیش از آنان آن را انجام می داد.» اینکه صرفاً شخصی حاکم باشد، کافی نیست. حاکم کسی است که مسئولیت پذیر باشد و مسئولیت ادارهٔ امور مردم را بر عهده بگیرد. علی (ع) فرمود: «آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر مؤمنان گویند و در ناخوشی های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی های زندگی نمونه‌ای برایشان نشوم؟ مرا نیافریده‌اند تا خوردنی های گوارا سرگرمم سازد، چون چارپایی بسته که به علف پردازد یا آنکه واگذارده است و به این سو و آن سو روَد و شکم را از علفهای آن بینبارد و از آنچه بر سرش آرند، غفلت دارد!»

نیز فرمود: «اگر می خواستم، می دانستم چگونه عسل پالوده و مغز گندم و بافتهٔ ابریشم را به کار برم، لیکن هرگز هوایم بر من چیره نخواهد شد. و حرص، مرا به گزیدن خوراک ها نخواهد کشید؛ چه، شاید در حجاز یا یمامه کسی حسرت گردهٔ نانی برَد یا هرگز شکمی سیر نخورد!» امام خود را در برابر مردم مسئول می داند و میان آنها فرق نمی گذارد. ایشان در نامهٔ معروفش به فرماندار خود، برای مساوات میان مردم استدلال و دربارهٔ لزوم مراعات حال مردم می گوید: «**إِنَّ الخَلقَ... إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الخَلق**: مردم یا در دین با تو برادرند یا در آفرینش با تو برابر.» معیار شهروندی، انسان بودن است.

فرمود حکومت با ریختن خون حرام، قوام نمی یابد؛ چراکه این کار موجب ضعف و تزلزل آن می شود و بلکه او را به نابودی می کشاند. تصور مکنید کسی می تواند با خونریزی پیروز شود و بر مردم غلبه کند. چه بسا خونریزی بتواند مدتی در دل مردم ایجاد ترس و وحشت کند، ولی دیری نمی پاید که به نابودی آن حکومت می انجامد.

سفارش به کارگزاران

در سفارش هایی که به فرمانداران خود می کند، آنان را از دور شدن از مردم بازمی دارد: «نهان شدن از رعیت، والیان را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، بازمی دارد. پس کار بزرگ نزدشان کوچک به شمار می آید و کار کوچک بزرگ می نماید، زیبا زشت می شود و زشت زیبا، و باطل به لباس حق درمی آید. والی انسان است و آنچه مردم از او پوشیده دارند، نمی داند.» هنگامی که حاکم از مردم پنهان می شود، حقایق از چشمش پنهان می ماند و وقتی از امور کشور آگاه نباشد، چاپلوسان نزدش راه می یابند. دور بودن مردم از حاکم باعث می شود آنها دچار سرگردانی شوند و کینه به دل گیرند و کینهٔ ملت خطرناک ترین تهدید برای حکومت است.

دربارهٔ عدالت فرمود: «به خدا سوگند ستمدیده را از چنگ ستمگر می رهانم و مهار ستمگر را در دست می گیرم. **الذَّلِيلُ عِندِي عَزِيزٌ حَتى آخُذَ الحَقَّ لَه و القوِي عِندِي ضَعِيفٌ حَتى آخُذَ الحَقَّ مِنهُ**: خوارشده در نزد من گرامی است تا آنگاه که حقش را به او بازگردانم و توانمند در نزد من ضعیف است تا آنگاه که حق را از او بازستانم.»

در حقوق جزائی مدرن، اصلی بنیادین وجود دارد که آن را نخستین بار در سخنان امام علی می یابیم: «**لاآخُذُ عَلَى التُّهمَةِ ولاأُعاقِبُ عَلَى الظَّن**: به صرف اتهام، سرزنش نمی کنم و به صرف گمان، عقاب نمی کنم.» باز فرمود: «**أَجوَزُ الناسِ من عَدَّ جَوزَهُ عَدلا**: ستمگرترین مردم کسی است که ستم خود را عدالت بشمارد!» و فرمود: «**شَرُّ الناسِ مَن يُعِينُ عَلَى المَظلوم**: بدترین مردم کسی است که غالب را در برابر مظلوم یاری می کند.» هنگامی که امام می خواهد مردم را برای کمک به حق برانگیزد تا در برابر ستم و ستمگر بی اعتنا نمانند، می فرماید: «**الرَّاضِي بِفِعلِ قَومٍ كَالدَّاخِلِ فيهِ مَعَهُم**: کسی که به عمل قومی خشنود باشد، مانند کسی است که در آن عمل با آنان همراهی کند» و فرمود: «**الساكِتُ عَنِ الحَقِّ شَيطانٌ آخَرَس**: کسی که زبان از گفتن حق ببندد، شیطانی لال است!»

آزادی

دربارهٔ آزادی سخن مشهوری دارد: «**لاتَكُن عَبدَ غَيرِكَ وقَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً**: بندهٔ دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.» معروف است که مرز آزادی، آزادی دیگران است. جایی که آزادی به تجاوز به حقوق دیگران بینجامد، دیگر آزادی نیست؛ ولی به سخن امام در تفسیر آزادی بنگرید: «**مَن تَرَكَ الشَّهَواتِ كانَ حُرّاً**: هر که خواسته‌های نفسانی را ترک کند، آزاده است.» منظور اینکه آزادی تنها رهایی از سیطرهٔ دیگران نیست، بلکه همچنین رها شدن از نفسی است که به بدی فرمان می دهد. آن آزادی که تجاوز به آزادی دیگران را به دنبال داشته باشد، آزادی نیست، بلکه نوعی تجاوز و ستمگری است، و تجاوز به دیگران نوعی پیروزی از هوای نفس و خودپرستی است. اگر از سلطهٔ دیگران و از هوای نفس آزاد باشیم، هیچ‌گاه آزادی ما با آزادی دیگران تعارض پیدا نمی کند.

در مورد کار و کارگر کافی است به این سخن توجه کنیم که فرمود: «عبادت هفتاد جزء دارد که بهترین آنها کار کردن است»؛ یعنی به کار، رنگ عبادت و قداست می دهد.

از زیباترین سخنان امام، احترام به افکار عمومی است. محترم شمردن افکار عمومی از اندیشه های نوینی است که زاییدهٔ دمکراسی جدید است، ولی امام فرموده است: «نیکوکاران با نام نیکی که خداوند از آنان بر زبان بندگانش جاری می سازد، شناخته می شوند.» در جای دیگر فرمودند: «**قُلوبُ الرَّعِيةِ خَزائِنُ راعِيها فَما أَودَعَ مِن عدلٍ أَو جَورٍ وجَدَهُ**: دل مردم، گنجینه حاکمان است. پس آنچه از عدالت یا ستم در آنها قرار دهند، بازخواهند یافت» و فرمود: «**اتَّقوا ظُنونَ المؤمنينَ فإِنَّ اللهَ تَعالى جَعَلَ الحقَّ عَلى أَلسِنَتِهِم**: از گمان های مردم با ایمان بپرهیزید که خداوند حق را بر زبان آنان جاری ساخته است.»

اگر بخواهیم دربارهٔ حکومت امام و شایستگی ایشان برای ولایت بحث کنیم، باید به نامه‌اش به مالک اشتر هنگامی که او را به فرمانداری مصر گماشت، مراجعه کنیم.

ولایت

در پایان این نکته را تذکر می دهم که ولایت علی، تنها به معنای دوست داشتن نیست. شخصی از امام صادق (ع) پرسید: «ما نامهای شما را بر روی خودمان می گذاریم. آیا این کار، سودی برای ما دارد؟» امام فرمود: «آری، آیا دین چیزی جز دوست داشتن است؟ **قُل إِن كُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعونِي يُحبِبكُمُ اللهُ**: بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد.» (آل عمران، ۳۱). دوست داشتنِ تنها و پیروی نکردن امری بی معناست؛ عاطفه و احساسِ گذراست که ممکن است در مورد هر پدیده‌ای بروز کند. محبت صحیح و ولایت، یعنی پذیرفتن این حقیقت که امام به ما از خودمان سزاوارتر است. همان که پیامبر (ص) فرمود: «آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟» گفتند: «آری.» فرمود: «هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.» بنابراین کسی ولایت علی را پذیرفته و پیرو اوست که ارادهٔ علی را بر ارادهٔ خود ترجیح دهد. اگر نفس او چیزی بخواهد و علی چیز دیگری بخواهد، باید اراده و خواست علی را بر خواست خود مقدم بشمارد. بر این اساس، ما هنگامی که با حلال و حرام، درست و نادرست، حق و ستم، روبرو می شویم، باید این ولایت را در وجود خود حس کنیم. علی آن گونه که خود فرمود، کسی است که اگر اقالیم هفتگانه را بدو بدهند تا پوستهٔ جوی را به ستم از دهان مورچه‌ای بگیرد، نمی پذیرد. چگونه ممکن است کسی بگوید دوستدار و پیرو چنین امامی است، ولی به حقوق دیگران احترام نگذارد؟

امامی که پس از بازگشت از جنگ صفین، وقتی در بازار قدم می زد، به زنی برخورد که مشک آبی به دوش داشت و می گفت: «خدا میان من و ابوالحسن داوری کند.» امام ایستاد و پرسید: «ای بندهٔ خدا، ابوالحسن به تو چه کرده است؟» زن گفت: «شوهرم در جنگ کشته شده و من فرزندان کوچکی دارم که سرپرستی ندارند.» امام مشک را گرفت و بر دوش خود گذاشت و همراه او روانه شد. وقتی در راه برخی از اصحاب امام را دیدند و خواستند مشک را از ایشان بگیرند، امام نپذیرفت و به آنان اشاره کرد که او را تنها بگذارند و بروند. امام همراه آن زن به خانه‌اش رفت و دید کودکان یتیمی دارد. پس مشک را گذاشت و به بازار رفت و غذا و خورشی خرید و بازگشت. زن از امام خواست تا با بچه ها بازی کند و تنور را برای نان پختن روشن کند و خود مشغول خمیر کردن شد. هنگامی که آتش برافروخته شد، امام صورتش را روبروی آتش گرفت و گفت: «بچش ابوالحسن، بچش ابوالحسن، این جزای کسی است که از یتیمان غافل شود!»

امام چنین بینش و چنین احساس مسئولیتی داشت. بی تردید دایرهٔ مسئولیت کسی که فرمانروای امتی می شود، گسترده است و از این روست که امام فرمود: «شاید در حجاز یا یمامه کسی در حسرت نانی باشد یا هرگز شکمی سیر نخورده باشد»؛ ولی وقتی دایرهٔ مسئولیت انسان محدود است هم، نمی تواند مسئولیت خود را نادیده بگیرد: «**ما آمَنَ بِاللهِ و بِاليومِ الآخِرِ مَن باتَ شَبعاناً وجارُهُ جائِع**: به خدا و روز رستاخیز ایمان نیاورده است کسی که شب سیر بخوابد در حالی که همسایه‌اش گرسنه باشد.» این سخن ساده‌ای نیست؛ می گوید چنین کسی به خداوند و رستاخیز ایمان ندارد! هر کس باید مسئولیت خود را ادا کند. چگونه ممکن است انسانی بشنود: «کسی که زبان از گفتن حق ببندد، شیطانی لال است»؛ ولی از گفتن حق خاموش بماند و از آن حتی به زبان حمایت نکند؟ یا حداقل با قلب خود حق را یاری نکند که بنا بر احادیث، این ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است؛ بنابراین ولایت یعنی پذیرفتن اینکه ارادهٔ امام بر ارادهٔ ما مقدم است؛ یعنی در رفتار پیرو او باشیم و خود را با او هماهنگ سازیم و از این راه، رسالت و دین را تقویت کنیم.

اخلاق امام علی (ع) مشابهت بسیاری به اخلاق پیامبر (ص) داشت. او با پیامبر زیست و پیامبر تربیتش کرد و سرانجام شاگردی همانند استاد شد و تجسم کامل دین گردید تا آنجا که قرآن کریم او را «نفس پیامبر» خواند؛ از این روی بود که پیامبر او را مکلف کرد تا سرپرست و مربی مردم باشد.

* از زیباترین سخنان امام علی (ع)، احترام به افکار عمومی است. محترم شمردن افکار عمومی از اندیشه های نوینی است که زاییدهٔ دمکراسی است، ولی امام فرمود: دل مردم، گنجینه حاکمان است. پس آنچه از عدالت یا ستم در آنها قرار دهند، بازخواهند یافت

امام علی (ع) در شعر بزرگان ادب

شهر دانش

حکیم ابوالقاسم فردوسی

تو را دانش و دین رهاند درست
در رستگاری ببایدت جست
و گر دل نخواهی که باشد نژند
نخواهی که دائم بُوی مستمند،
به گفتار پیغمبرت راه جوی
دل از تیرگی ها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
خداوند امر و خداوند نهی:
منم شهر دانش، علی ام در است
درست این سخن، گفتِ پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست
تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
منم بندهٔ اهل بیت نبی
ستایندهٔ خاک پای وصی
حکیم این جهان را چو دریا نهاد
برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته
همه بادبان ها بر افراخته
یکی پهن کشتی به سان عروس
بیاراسته همچو چشم خروس
محمد بدو اندرون با علی
همان اهل بیت نبی و ولیّ
خردمند کز دور دریا بدید
کرانه نه پیدا و بن ناپدید،
بدانست کو موج خواهد زدن
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
به دل گفت: اگر با نبی و وصی
شوم غرقه، دارم دو یار وفیّ
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بدآید، گناه من است
چنین است و این رسم و راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم
چنان دان که خاک پیِ حیدرم

حیدر کرار

مولانا جلال الدین بلخی

ای یار من، ای یار من؛ ای یار بی زنهار من
ای دلبر و دلدار من، ای مَحرم و غمخوار من
ای در زمین ما را قمر، ای نیم شب ما را سحر
ای در خطر ما را سپر، ای ابر شکربار من
ای شبروان را مشعله، ای بیدلان را سلسله
ای قبله هر قافله، ای قافله سالار من
چون یوسف پیغمبری، آیی که: خواهم مشتری
تا آتشی اندرزنی در مصر و در بازار من
هم موسیی بر طور من، عیسی هر رنجور من
هم نور نور نور من، هم احمد مختار من
هم مونس زندان من، هم دولت خندان من
والله که صدچندان من، بگذشته از بسیار من
گویی مرا: برجه بگو؛ گویم: چه گویم پیش تو؟
گویی بیا حجت مجو ای بنده طرار من
گر گنج خواهی، سر بنه؛ ور عشق خواهی جان بده
در صف درآ واپس مجه، ای حیدر کرار من

شهسوار هل اتی

هم روت خوش، هم خوت خوش؛ هم پیچ زلف و هم قفا
هم شیوه خوش، هم میوه خوش؛ هم لطف تو خوش، هم جفا
ای صورتِ عشق ابد، وی حسن تو بیرون ز حد
ای ماهروی سروقد، ای جانفزای دلگشا
ای جان باغ و یاسمین، ای شمع افلاک و زمین
ای مستغاث العاشقین، ای شهسوار «هل أتی»
ای خسروان درویش تو، سرها نهاده پیش تو
جمله ثنا اندیش تو، ای تو ثناها را سزا
ای صبر بخشِ زاهدان، اخلاص بخش عابدان
وی گلستان عارفان، در وقت بسط و التقا
*
تنها به سیران می روی، یا پیش مستان می روی
یا سوی جانان می روی، باری خرامان می روی
در پیش چوگان قدَر، گویی شدم بی پا و سر
برگیر و با خویشم ببر، گر سوی میدان می روی
بس نادره یار آمدی، بس خواب دلدار آمدی
بس دیر و دشوار آمدی، بس زود و آسان می روی
ای دلبر خورشیدرو، وی عیسی بیمارجو
ای شادآن قومی که تو، در کوی ایشان می روی
تو سر به سر جانی مگر، یا خضر دورانی مگر
یا آب حیوانی مگر، کز خلق پنهان می روی
ای قبلهٔ اندیشه ها، «شیر خدا» در بیشه ها
ای رهنمای پیشه ها، چون عقل در جان می روی
هجران چه هرجا که تو گردی برای جستجو
چون ابر با چشمان تر با ماه تابان می روی

دیباچهٔ مروت

مصلح الدین سعدی

از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پرسیدند که: «بم عرفت ربک؟» قال: «**عرفتُ ربی بربی**: او را بدو شناختم و دانستم که اگر نه بدو شناختمی، هرگز به سرادقات مجد و معرفت او راه نیافتمی.» (مجلس سوم)

چنان استماع دارم که سید (ص) به عیادت زهرا شد؛ او را دید بر بوریایی خفته و از لیف و پوست گوسفندی بالین کرده و به قدر یک ارش شال درشت از پشم شتر به جای مقنعه بر سر افکنده. زهرا بعضی از شدت فاقه بر سید علیه السلام عرضه کرد؛ سید عالم فرمود که: «ای جان پدر، بر آن اعتماد نکنی که من دختر پیغمبرم و جفت حیدرم و مادر شُب